فرق بین مسیحیت واقعی و مسیحیت مغرب زمین

در نوشته های بسیاری از نویسندگان ایرانی مانند دکتر علی شریعتی فرقی بین مسیحیت واقعی و مسیحیت مغرب زمین یا مسیحیت اسمی دیده نمی شود. با این مقاله امیدوارم فرق این دو را روشن کنیم. مسیحیت را باید با کلام انجیل بسنجیم. آن مسیحیت و شخص مسیحی که مخالف کلام مقدس عمل کند باید مسیحیت و مسیحی کاذب نامیده شود. شاید اگر به تاریخ مسیحیت بنگریم بتوانیم فرق بین مسیحیت واقعی و دروغی را بفهمیم. عیسی مسیح حدود دو هزار سال پیش از باکره ای به اسم مریم متولد شد. روی زمین ۳۳ سال زندگی کرد و پیشه نجاری را نزد پدر ناتنی خود (یوسف) یاد گرفت و مثل یک خادم در روی زمین زندگی کرد. او علت آمدن خود را چنین بیان کرده است "روح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا شکسته دلانرا شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینائی موعظه کنم و تا کوبیدگان را آزاد سازم." (انجیل-لوقا ۱۸:۴). آری مسیح بر روی صلیب مصلوب شد، در روز سوم از مرگ قیام کرد و ۴۰ روز بعد به آسمان عروج نمود. قبل از عروج، مسیح به رسولان خود فرمان داد که در اورشلیم منتظر هدیه قدرت خداوند یا عطای روح القدس باشند. رسولان مسیح (حواریون) در روز پنطیکاست یا عید الخمسین این عطا را بدست آوردند و کلیسای مسیح آن روز متولد شد.

رسولان و مسیحیان آن روز به چه چیز اعتقاد داشتند؟ آنها معتقد بودند که خدای عالم خدایی واحد است. زیرا آنها یهودی بودند و از اول زندگی شنیده بودند "بشنو ای قوم یهود، خداوند خدای شما خداوندی واحد است." رسولان اعتقاد داشتند که نباید به کسی آسیب برسانند یا خون کسی را بریزند، همچنین آنها اعتقادات اخلاقی خیلی قوی داشتند. رسولان اعتقاد داشتند که انسان برای نجات از گناه و ایمان به مسیح باید سه مرحله را طی کند: اول باید از گناهان خود توبه کند سپس در نام عیسی مسیح برای شسته شدن گناهانش تعمید شود سپس عطای روح القدس را بدست خواهد آورد. عطای روح القدس قدمی در بست آوردن ربانیت الهی است.

تمام رسولان عیسی بجز یوحنای رسول در دست مخالفان مسیح شهید شدند. پولس رسول سالها در زندانهای روم زندانی بود و بیشتر رساله های خود را در زندان نوشته است. پولس اگر می دید کسی او را پرستش می کند آن شخص را ملامت میکرد و پرستش کسی دیگر بجز خدای واحد را کفر می دانست. بر خلاف اعتقادات بسیاری او معتقد بود "هیچ تفاوتی میان یهودی و غیر یهودی، برده و آزاد، مرد و زن وجود ندارد زیرا همه شما در اتحاد با مسیح یک هستید." آیا بعد از این سخنان می توانیم پولس رسول

را نژاد پرست بخوانیم؟ ای کاش تمام نژادپرستانی که خود را مسیحی می خوانند این آیه را در انجیل می دیدند و از اعمال خود توبه می کردند.

بعد از مرگ رسولان مسیح، رهبرانی به اسم پدران رسولی به صحنه مسیحیت آمدند. آنها بودند که مسیحیت را به تمام نقاط مغرب و مشرق زمین آن روز بردند. آنها بودند که در غارها از دست سربازان رومی پنهان می شدند و وقتی بدست آنها می افتادند با جسارت با شیران گرسنه روبرو می شدند و با سرودی در قلب و لبخندی بر لب روح خود را تسلیم می کردند. صلح، مقدست و شادی در مسیح تنها وعظ آنها بود و دست خود را به خون کسی آلوده نمی کردند.

بعد از مرگ پدران رسولی افراد نادرستی مثل ترتولیان به مقام رهبری رسیدند. این افراد قدرت پرست و جاه طلب فقط به فکر خود بودند و شروع به آوردن رسوم مذهب رومی ها به داخل مسیحیت کردند. در آن زمان بود که مسیحیان سه فرقه شدند. دسته اول خود را "آرین" می نامیدند و اعتقاد داشتند مسیح فقط یک پیغمبر بود. دسته دوم پرستش خدایان متعدد را از رومیان قرض گرفته بودند و اعتقاد داشتند که خدا سه تا است و در همان حال یکی است یا سه تخت جلال در فردوس وجود دارد و آن را "تثلیث اقدس" نامیدند (باید یاد آوری کنم که کلمه تثلیث در انجیل یافت نمی شود). به هر حال این عده خود را کاتولیک نامیدند. ولی آنهایی هم بودند که هنوز به حقایق کلام خدا اعتقاد داشتند و به ماشیه یهودیان یعنی داشتن بدن انسان و روح خدا و وحدانیت خدای عالم معتقد بودند. این افراد طرفداران "سابلیوس" نامیده می شدند. آنها اعتقاد داشتند که همان خدا با قدرت خود زمین را آفرید و وجود خود را در بدن مسیح به زمین فرستاد و همان خدا با قدرت عمل کننده خود که روح القدس نامیده می شود وجود خود را به قلب انسانها می فرستد تا آنها را به خدا نزدیک کند و به اصطلاح فرقه علی الهی انسان را به "ربانیت الهی" برساند. این افراد معتقد به خدای واحد، در بین مسیحیان در اقلیت بودند. باید یاد آوری کنم که مسیحیت واقعی همیشه مذهب اقلیت بوده نه مذهب اکثریت. مسیح فرموده است "از تنگ وارد شوید زیرا دری که بزرگ و راهی که وسیع است به هلاکت منتهی میشود و کسانیکه این راه را می پیمایند بسیارند.

متی فصل هفت آیه چهارده

زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مؤدّی به حیات است و یابندگان آن کم‌اند."

در قرن چهارم میلادی، کنستانتین امپراطور روم طرفدار آن دسته از مسیحیان شد که به تثلیث اعتقاد داشتند و خود را کاتولیک می نامیدند و به اعتقادات رسولان مسیح اهمیتی نمی دادند. آنها اعتقاد داشتند که فقط با تعمید می توا نستاند به مسیحیت داخل شوند و به قدرت روح القدس دیگر احتیاجی

نداشتند. به همان علت در کنفرانس نایسیا (سال ۳۲۵ میلادی) و در کنفرانس اسکندریه کاتولیکها تثلیث را در رأس اعتقادات مسیحیت قرار دادند.

باید اضافه کنم که اعتقاد به "سه خدا در یک" قدیمی تر از مسیحیت است. شواهد باستانشناسی نشان می دهند که بابلیان چهار هزار سال پیش به سه خدا اعتقاد داشتند. داستان به این صورت نقل شده است: زن نیمرود رهبر آن دیار پس از مرگ شوهرش زنا می کند و حامله می شود. به خاطر اینکه می ترسید پیروان شوهرش به گناه او پی ببرند اعلام کرد که نیمرود زنده شده به زمین آمد و با او همبستر شد. پس نیمرود خدای پدر است و فرزند او خدای پسر است و او مادر خدا است. هندوها هم به سه خدا در یک اعتقاد دارند و آن را ترای مورتی (Trimorty) می خوانند. در این اعتقاد، خدا یک بدن و سه سر دارد و برهما آفریننده بوده و ویشنو نگاه دارنده و شیوا از بین برنده می باشند. پس می توان نتیجه گرفت که کاتولیک ها اعتقاد به تثلیث را از رومیان و بابلیان قرض گرفته اند. سپس آنها فرم تعمید را از تعمید در نام عیسی مسیح به تعمید در نام پدر و پسر و روح القدس تغییر دادند. هیچکس در انجیل یعنی کتاب اعمال رسولان در نام پدر و پسر و روح القدس تعمید نشده است. مذهب بعد از دولتی شدن مسیحیت فرم یک رسم را گرفت و دیگر لازم نبود با خدا مشارکت کنند و دعای آنها فرم تکرار مکرر و پوچ چند کلمه را پیدا کرد. بسیاری از رسوم کاتولیک ها و کلیساهای ارتدکس مثل پرستش و سجده در مقابل مجسمه های مسیح و مقدسان از مذاهب روم و یونان قرض گرفته شده است. این رسوم صد در صد مخالف کلام مقدس هستند. خداوند در ده فرمان فرموده است: "صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه در آسمان است و از آنچه پائین در زمین است و از آنچه در آب زیر زمین است برای خود مساز نزد آنها سجده مکن و آنها را عبادت منما" (سفر خروج ۵-۴:۲۰). از قرن چهارم تا شانزدهم میلادی هنوز مسیحیان واقعی بودند که در جنگلهای کوهای آلپ زندگی می کردند و با این عقاید مخالف بودند و کاتولیک ها آنها را مرتد اعلام کرده آزار می دادند. در قرن پنجم میلادی طرفداران خدای واحد در اسپانیا به خاطر ضعف کلیسای روم توانستند به مدت چند سال خداوند را با آزادی پرستش کنند. اعتقاد آنها را پریسیلینیزم (Persilinism) نامیده اند. یوجیتها در همان زمان تا آخر قرن ششم در سوریه و آسیای صغیر زندگی می کردند و به خدای واحد اعتقاد داشتند و از طرف کلیسای روم ملامت می شدند. از قرن ششم تا چهاردهم میلادی ایمانداران به خدای واحد به صورت پراکنده در اطراف اورپا و خاورمیانه زندگی می کردند و از صحبتهای پاپ ها علیه آنها در قرن یازدهم میلادی یاد شده است. در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی بود که فلسفه هیومنیزم وارد افکار مردم اورپا شد و بیشتر دانشمندان نوشته های ارسطو و فلسفه دانان دیگر یونانی را مساوی کتاب مقدس حساب کردند. این فلسفه کماً بیش زندگی مردم غرب زمین را از آن زمان تا حال کنترل کرده است. اعتقاد این فلسفه این است که انسان در وسط

هستی قرار دارد و او خدای خود است و در زندگی هیچ چیز درست یا نادرست، حلال یا حرام نیست و تعالیم کتاب مقدس علیه گناههای فردی و اجتماعی پوچ هستند.

در آن زمان بود که جنگهای شرم آور صلیبی روی داد. آیا می توان ترسیم کنندگان این جنگها را مسیحیان واقعی خواند؟ جواب جز خیر چیز دیگری نمی تواند باشد. مسیح در انجیل به یکی از رسولان خود گفت: "شمشیر خود را غلاف کن زیرا هرکه شمشیر گیرد بشمشیر هلاک گردد."

رودکی شاعر معروف در این باره گفته است:

عیسی برهی دید یکی کشته فتاده

حیران شده بگرفت بدندان سر انگشت

گفتا که کرا کشتی تا کشته شدی زار

تا بازکه او را بکشد آنکه تو را کشت

مگر همان عیسی نگفته است "دشمنان خود را محبت کنید و برای شکنجه دهندگانتان دعای خیر کنید." جنگندگان جنگهای صلیبی به هیچ یک از این فرمایش ها اهمیت ندادند و خود بشمشیر کشته شدند و مسلمانان کینه آنها را بدل گرفتند و حتی امروز هم از این وقایع یاد می کنند.

وقتی مارتین لوتر علیه کلیسای روم انقلاب کرد فرقه پروتستان آغاز شد. او که خود یک روحانی کاتولیک بود در خواندن کلام مقدس به زبان یونانی و لاتین به حقیقتی پی برد که انسان به وسیله ایمان به مسیح از آتش جهنم نجات می یابد و لازم نیست جای خود را در بهشت با پول از کلیسا بخرد. این نوع وعظ مخالف منافع کلیسای روم بود پس در پی سرکوبی او برآمدند.

در آلمان امروز مارتین لوتر پناهنده شد و پادشاه آن کشور از او دفاع کرد و از آنجا فرقه لوتریها آغاز گردید. با اینکه لوتریها به قسمتی از حقایق کلام مقدس پی بردند، هنوز به قسمتهای زیادی از اعتقادات کلیسای روم وابسته بودند. آنها هنوز به نام پدر و پسر و روح القدس تعمید می دادند و به عطای روح القدس اعتقاد نداشتند. بعد از مرگ مارتین لوتر مردی به نام جان کلوین پیروانی پیدا کرد. با این که او به قسمت دیگری از حقایق کلام مقدس پی برده بود، دست خود را به خون مردی به نام میخائیل سروتوس که کتابی در باره اشتباهات تثلیث نوشته بود آلوده کرد. بعد از کلوین خیلی ها آمدند و به قسمتهای دیگری از حقایق کلام خدا پی بردند. تا اینکه در سال ۱۹۰۰ میلادی عده ای در آمریکاو اورپا به حقایق عطای روح القدس ایمان آوردند. این عده خود را پنطیکاستی نامیدند. یکی از رهبران این گروه، اندرو اورشان یک مرد آشوری ایرانی از اهالی اورمیه بود. در سال ۱۹۱۲ میلادی خداوند تمامی حقایق

تعلیمات رسولان را به آنها نشان داد. آنها امروز خود را پنطیکاستی رسولی می خوانند. آنها به خدای واحد، توبه، تعمید در نام عیسی مسیح و دریافت عطای روح القدس معتقد هستند. آنها قوانین اخلاقی محکمی دارند و مثل افرادی که به این جامعه تعلق ندارند زندگی می کنند. به همین دلیل دنیای غرب آنها را مسخره می کند. اغلب مردم کشورهای غربی به علت پرستش پول و شهوات دنیوی و نفسانی نمی خواهند از زنا, فسق و صدها گناه دیگر امتناع ورزند و به همین دلیل جامعه غربی در حال سقوط است.

مسیحیان واقعی اعتقاد دارند که مسیحیت یک تجربه شخصی است و هر انسان می تواند خوبی خدا را برای خود تجربه کند. آنها اعتقاد دارند که خداوند قادر است شخص الکلی را از زنجیر الکل، شخص هروئینی را از زنجیر هروئین و شخص فاحشه را از زنجیر فحشا آزاد سازد. آنها اعتقاد دارند خداوند قادر است زندگی انسانها را ۱۸۰ درجه عوض کند و تا بحال زندگی هزاران نفر را عوض کرده است.

راههای ارتباط با ما :

Difference Between True Christianity and Western Culture

Regarding this Translation: info@upcsaintlaurent.org

For more Resources: MEE@UPCI.ORG

Find Us in North America Churches Near Me - Find a UPCI Church